

بررسی میزان تأثیر اختلالات روانی بر اعمال حقوقی مالی

نعمتاله الفتا زهرا کرمی^۲

چکیده

زمینه و هدف: امروزه شمار زیادی از اختلالات روانی شناسایی شده که هر کدام به نوعی بر روان آدمی مؤثرند. از میان آن‌ها برخی موارد، کم و بیش باعث ناتوانی فرد مبتلا از اداره امور مالی خود می‌شوند، لیکن رویه قضایی ایران، با همه آن‌ها یکسان برخورد نموده و کلیه مبتلایان را در زمره سفها به حساب آورده است. منطق حقوقی این رویه را نمی‌پذیرد. در راستای تحقق عدالت و حفظ حقوق افراد و جامعه، جهت ارائه شیوه مناسب، بررسی میزان تأثیر این اختلالات بر اعمال حقوقی مالی این افراد ضروری است.

روش: روش تحقیق حاضر توصیفی - تحلیلی است که ایده آن، از بررسی قانون مدنی، آرا و تصمیمات دادگاه‌ها به دست آمده است. استخراج منابع با روش کتابخانه‌ای و ابزار فیش‌برداری صورت گرفته و از کتب فقهی، حقوقی و کتب تخصصی روانشناسی صاحب‌نظران ایرانی و غیر ایرانی بهره‌برداری شده است.

یافته‌ها: بی‌تردید برخی از اختلالات روانی شناخته‌شده در روانپزشکی، مصادیقی از مفهوم سفه در عالم حقوقند و مبتلایان به آن اختلالات، در صورت احراز شرایط، تنها نسبت به امور مالی خویش محجور شناخته خواهند شد، لیکن به نظر می‌رسد رویکرد کنونی قانونگذار و محاکم در ممنوعیت مطلق سفیه از انجام کلیه تصرفات مالی نیز، نیازمند بازنگری است، زیرا به یقین، شدت و میزان اختلال روانی در انجام نوع تصرف مالی تأثیر دارد.

بحث و نتیجه‌گیری: اگر مفهوم رشد، نسبی تلقی گردد و بر اساس نسبیت مفهوم رشد، حکم حجر هم بالنسبه به نوع اختلال صادر شود، مقرون‌تر به صواب است.

واژگان کلیدی

۱. استادیار گروه حقوق دانشگاه مفید، قم، ایران.

۲. کارشناس ارشد حقوق خصوصی، قم، ایران. (نویسنده مسؤول)

Email: karami.zahra90@gmail.com

اختلال روانی، اعمال حقوقی مالی، حجر، نسبیت رشد

مقدمه

اندیشه‌های فقهی و حقوقی همواره بر این امر استوار بوده که انجام هر عمل حقوقی، مستلزم آگاهی وجدان شخص از آن چیزی است که اراده می‌کند. بر پایه همین تفکر نیز عقل و رشد، به طور مستقل یا در قالب مفهوم اهلیت استیفاء، شرط انجام اعمال حقوقی، به ویژه تصرفات مالی قرار گرفته و موجب شده است که جایگاه و اهمیت وجود قوای دماغی در این عرصه انکارناپذیر باشد. از این رو، به طور قطع هر عاملی که به نوعی زمینه‌ساز ورود آسیب مؤثر بر قوای دماغی شخص باشد، بر صحت و نفوذ اعمال حقوقی صادره از وی نیز مؤثر و درخور مطالعه خواهد بود که از جمله این موارد می‌توان اختلال قوای دماغی را نام برد. با وجود این، اهمیت مطالعه مسأله زمانی افزون می‌شود که بدانیم، به مدد پیشرفت‌های دانش روانپزشکی در سال‌های اخیر، موارد متعددی از اختلالات روانی، شناسایی و در مجموعه‌ای تحت عنوان راهنمای تشخیصی - آماری اختلالات روانی (DSM-IV-TR four edition: Diagnostic and Statistic Manual of Mental Disorders) سازماندهی و طبقه‌بندی شده‌اند. انجمن روانپزشکی آمریکا در این راهنما، اختلالات را قریب به سیصد نوع می‌داند و آن‌ها را در بیست طبقه تشخیصی جای داده است، اگرچه از این بین، اختلالات متعددی وجود دارند که از علائم آن‌ها، ناتوانی شخص در سنجش سود و زیان‌های مالی است، لیکن موارد بسیاری نیز موجود است که اثری بر این امر ندارند. بر این اساس، نخست لازم است به شناسایی و تشخیص مصادیق و تطبیق آن مفاهیم با آنچه در عالم حقوق به عنوان سغه شناخته شده است، بپردازیم. مسلم است در این راه، ناگزیر به ارائه ضابطه‌ای حقوقی هستیم. ضمن آنکه نقش روانپزشکی قانونی نیز در تکوین نظر دادگاه و احیاناً تقنین قوانینی نو، نیازمند تبیین است.

گذشته از این‌ها، نگاهی به قوانین و آرای دادگاه‌ها نشان می‌دهد، تأثیر سازوکار نیروی روان آدمی بر احکام حقوقی در این مسأله، از نظر پوشیده مانده است. این‌که رشد لزوماً به یک‌باره، دفعی و به طور کامل حاصل یا ناقص نمی‌شود و حصول یا نقصان آن در هر مرحله و به هر میزان محتمل است. به عبارت دیگر رشد یک مفهوم نسبی است. به نظر می‌رسد بررسی این امر نیز، آثار ملموس حقوقی به دنبال دارد، از آن جهت که، آنچه اکنون بر پایه مواد ۱۲۰۷، ۱۲۰۸ و ۱۲۱۴ قانون مدنی در محاکم رایج است (۱)، صدور حکم به حجر کامل برای هر

شخص مبتلا به هر میزان ناتوانی در اداره امور مالی است، لذا باید دید آثار حجر مبتلایان به اختلالات زمینه‌ساز ناتوانی در اداره امور مالی چیست و حدود آن تا چه میزان است؟ و آیا می‌توان حکم حجر مالی را متناسب با میزان رشد مالی افراد، کارآمد ساخت؟ در حالی که ممکن است بحث در این موضوعات به وضع ممنوعیت‌هایی بی‌انجامد، اما همواره هدف، رعایت حقوق شهروندان و حمایت از ضعیفان و به طور خاص مبتلایان به اختلالات روانی در بعد مالی است. اتفاقاً، نقد بر وضع حاضر به جهت لحاظ‌نشدن شدت اختلال در احکام صادره، در راستای همین هدف و نزدیک‌تر نمودن احکام، به وضع خاص این اشخاص و عدالت است. مبتنی بر این اسلوب، ابتدا به معرفی مواردی از اختلالات مؤثر بر اعمال حقوقی مالی از منظر روانپزشکی می‌پردازیم و در ادامه، با ارائه ضابطه‌ای حقوقی، به نحوه تشخیص اختلالات و مباحث بررسی امکان حجر، آثار و حدود آن می‌پردازیم.

اختلالات روانی بر مبنای راهنمای تشخیصی - آماری (DSM-IV-TR)

اختلالات مندرج در راهنمای (DSM-IV-TR) را می‌توان به چهار نوع طبقه‌بندی نمود: قسمی که تأثیری بر هیچ نوع اعمال حقوقی ندارند، مثل اختلالات گرسنگی و خواب؛ قسمی که به طور خاص بر اعمال حقوقی مالی اثرگذار نیستند، مثل اختلالات جنسی؛ قسمی که بر تمام اعمال حقوقی اثرگذارند، مثل «سایکوز (Psychotic Disorder)»، (به عنوان مفهومی معادل جنون که یکی از انواع حاد و عمیق این اختلالات است، لیکن نمی‌تواند دربرگیرنده تمام انواع اختلالات باشد.) و در نهایت قسمی که عمده آثار آن‌ها، بر تصرفات مالی است. از بین دسته اخیر، مواردی به عنوان نمونه ذکر می‌شود:

۱- «افسردگی دوقطبی یا مانیک - دپرسیون (Bipolar Depression)» که طی آن، مبتلایان، بین دوره افسردگی و سرخوشی (مانی) در نوسانند. یک فرد مانیک، بدون هراس از هیچ قید و بند در کارهای خطرناک درگیر می‌شود، بلندپرواز بوده و به محدودیت‌های توانایی اعتقاد ندارد. بسیار حواس‌پرت و دچار «پرش افکار (Flight of Ideas)» و طیفی از نابسامانی‌های خلقی از «سیکلوتیما (Cyclothimia)» است که به آموزش و کار وی لطمه سنگین می‌زند. اعمال بی‌حد و حصر، قماربازی وسواسی، سرمایه‌گذاری‌های مالی ناشیانه و غیر منطقی از جمله اقدامات فرد در دوره مانیک است. میل به خودنمایی، بخشیدن مقدار زیادی پول به دیگران،

کاملاً با عملکرد عادی فرد مغایر است. گاه حالت مانی، آن قدر وخیم می‌شود که حمایت از فرد در برابر پیامدهای اعمال ناشی از ضعف قضاوت، تعقل و اراده، تنها با بستری کردن وی ممکن خواهد شد (۳-۲).

۲- «اختلال شخصیت ضد اجتماعی (APD: Antisocial Personality Disorder)» یا «روان دردمندی (Psychoapthy Sociapathy)» با شانزده ویژگی عمده شناخته شده است که می‌توان آن‌ها را در سه دسته کلی جای داد:

اولین شاخص، رفتار ضد اجتماعی است که ناشی از شرایط غیر قابل کنترل روانی است. شخص خود را مجاز به عدم رعایت مقررات و حقوق دیگران می‌داند و مشکلات اجتماعی و قانونی فراوانی را به وجود می‌آورد، نگرش طمع‌کارانه وی با اعمالی نظیر دروغ‌گفتن، سرقت، کلاهبرداری، تزویر، تقلب، بی‌مسئولیتی مداوم، ناتوانی در پرداختن تعهدات مالی و... تجلی می‌یابد (۳-۴).

شاخص دوم، نارسایی هیجانی است که باعث شده مبتلایان به این اختلال وجدان و احساس مسئولیتی نسبت به دیگران نداشته، مبادرت به نقض انتظارات آنان نمایند. شاخص سوم، قضاوت ضعیف، تفکر غیر انتزاعی و ناتوانی در تصمیم‌گیری‌های منطقی، هدایت کردن زندگی، مسئولیت‌پذیری، درک دیگران و تنبیه از تجربیات گذشته است که آنان را از نظر ساختار روانشناختی به کودکان ده ساله شبیه می‌سازد (۴).

۳- «اختلال شخصیت مرزی (Borderline Personality Disorder)» با ناپایداری در انواع زمینه‌های شخصیت از جمله رفتار و هویت ناپایدار ظاهر می‌شود که اغلب، تکانشی (خلق‌الساعه) است. این عوارض در نهایت به صورت سوء مصرف مواد، ولخرجی و بی‌ثباتی هیجانی بروز می‌یابند. در چنین حالتی، بیمار احساس می‌کند فاقد آگاهی روشن، اراده تصمیم‌گیری، قضاوت و بینش نسبت به اعمالی است که در این دوره انجام داده است (۵).

۴- «اختلال شخصیت وابسته (Dependent Personality Disorder)»، افراد مبتلا معمولاً برای تصمیم‌گیری‌ها، اقدامات مهم و به عهده‌گرفتن مسئولیت در زمینه‌های مهم زندگی، به همسر، والدین یا دوست خود وابسته‌اند و از آنان تبعیت می‌کنند (۴).

۵- «اختلال شخصیت دوری‌گزین (Avoidant Personality Disorder)»، ویژگی اصلی این اختلال، روی‌گردانی از مردم، تجربیات جدید و حتی تجربیات قدیمی است. افراد مبتلا از مهارت‌های اجتماعی ضعیفی برخوردار بوده و در موقعیت‌های اجتماعی مضطربند (۴).

۶- اختلال عقب‌ماندگی ذهنی: عقب‌ماندگی ذهنی ناشی از رشد ناکافی ظرفیت‌های روانی، با کارکرد عقلانی پایین‌تر از متوسط مشخص می‌شود که از علائم آن، وجود محدودیت‌هایی در کار و رفتارهای تطابقی (توانایی لازم در کسب مهارت‌هایی که به سن و گروه اجتماعی‌اش مرتبط است)، مهارت‌های اجتماعی، مسؤولیت برقراری رابطه، استقلال فردی و خودکفایی است (۶).

عقب‌ماندگی ذهنی، دارای سطوح مختلفی است:

- عقب‌ماندگی ذهنی خفیف (Mild Mental Retardation).

- عقب‌ماندگی ذهنی متوسط (Moderate Mental Retardation).

- عقب‌ماندگی ذهنی شدید (Severe Mental Retardation) (۷-۸).

۷- اوتیسم یا اختلال فراگیر رشد، که ۲۵ تا ۴۰ درصد مبتلایان به آن بهره‌هوشی بالای ۷۰ دارند، اما نزدیک به ۶۰٪ کودکان مبتلا به اوتیسم، در بزرگسالی قادر نخواهند بود، زندگی مستقلی را اداره کنند. در نهایت فقط حدود ۴٪ از ایشان به اندازه‌ای بهبود می‌یابند که از کودکان عادی نامتمايز باشند (۴).

بعد از معرفی اجمالی اختلالات مزبور، این سؤال مطرح می‌شود که آیا بروز این حالات و علائم در شخص، می‌تواند دلیلی بر حجر او در عرصه اعمال حقوقی مالی باشد؟ قبل از پاسخ به این سؤال، باید ضابطه‌ای برای تعیین اختلالات روانی مؤثر بر اعمال حقوقی مالی ارائه کرد تا بر اساس آن، اختلال مؤثر از غیر مؤثر شناسایی شود. از این رو، در ادامه به معرفی ضابطه و نحوه تطبیق مصادیق اختلالات روانی بر آن می‌پردازیم.

ضابطه تشخیص اختلالات روانی مؤثر بر اعمال حقوقی مالی و نحوه اعمال آن

انجام اعمال حقوقی مالی علاوه بر عقل و بلوغ، نیازمند سطح بالایی از اندیشه است که توان تشخیص منافع و مضار را به فرد بدهد. برخی از اختلالات روانی این توان را از فرد می‌گیرند. در متون فقهی و کتب حقوقی، هرگاه سخن از حجر و موجبات آن می‌شود، سفه به عنوان عاملی در کنار جنون به چشم می‌خورد که مبتلای به آن، ناتوان از اداره امور مالی بوده و از آن منع می‌شود (۹-۱۴). بدین ترتیب سفه عنوان فقهی و حقوقی انحصاری برای پوشش دادن تمام انواع

اختلالاتی است که هر کدام به نوعی سبب ناتوانی شخص از اداره امور مالی می‌شوند. با وجود این، هرگز در منابع روانپزشکی اسمی از اختلالی به نام سفه برده نشده است. این مسأله نشان می‌دهد که بی‌شک، سفه عنوان اختلال خاصی نیست، لیکن قالبی فقهی، حقوقی با مفهومی مشخص است که هرگونه اختلال زمینه‌ساز ناتوانی در اداره امور مالی را دربر می‌گیرد. به رغم این کلیت و سادگی ظاهری مطلب، تشخیص و تطبیق، نیازمند وجود معیار است. بدون معیار نمی‌توان کسی را به صرف انجام معاملاتی زیان‌ده، سفیه دانست و از آن پس، اختیار تصرف در امور مالی را از وی سلب کرد. ضمن آنکه مبنای شرطیت رشد در اعمال حقوقی مالی، حصول درک و تمییز است و منطق حقوقی حکم می‌کند، انجام تمام اعمال حقوقی مالی با یک سطح مشخص و ثابت از قوای دماغی صورت نگیرد، زیرا تمام اعمال حقوقی نیازمند یک سطح از درک و تمییز نیستند (۱۵-۱۶).

۱- ضابطه تشخیص اختلالات روانی مؤثر بر اعمال حقوقی مالی

با وجود این‌که قانونگذار تعریف و بحث در خصوص این مسأله را به بداهت واگذار کرده و تنها به بیان احکام سفه می‌پردازد، لیکن آنچه در کتب فقهی و نظرات اندیشمندان آمده است، نشان می‌دهد برای صدق عنوان سفیه، ناتوانی در اصلاح مال، باید به طور معمول و به صورت ملکه باشد، زیرا اشتباه نادر در برخی معاملات از غیر سفیه هم متصور است (۱۷-۱۸). بنابراین سفیه، فردی است که در رابطه با به دست آوردن و مصرف اموال، عرفاً مشهور به عدم توانایی به شیوه عقلا است (۱۹)، که البته این شهرت و شناخت عرفی به اختلاف اشخاص، ازمنه و امکنه و مختلف می‌شود (۲۰). از این رو، لازم است صرف اموال در جهاتی که سزاوار نیست، اتفاقی و موردی نبوده، بلکه ملکه اصلاح مال که موجب می‌شود معامله‌ای طبق رویه عقلا از فرد صادر شود، در ایشان هرچند به طور جزئی نقصان یافته باشد. بدین ترتیب نمی‌توان کسی را صرفاً به مجرد انجام یک معامله ضرری (ولو متضمن ضرر هنگفت باشد)، سفیه خواند، هرچند اقدام وی سفیهی است، لذا انجام معامله سفیهی با معامله سفیه متفاوت است و دلیلی بر بطلان معاملات سفیهی وجود ندارد (۲۱-۲۲). با این استدلال، نمی‌توان گفت معامله‌کننده سفیهی، سفیه و فاقد اهلیت بوده که چنین معامله غیر عاقلانه‌ای را منعقد کرده است، زیرا حقیقتاً انجام یک عمل غیر متعارف، زمانی مؤثر در مقام خواهد بود که چندان تکرار شود که احتمال خلاف آن وجود نداشته باشد و بتوان بی‌هیچ شائبه و تردیدی حکم به سفاکت شخص نمود و شاید به همین

دلیل بوده که قانونگذار در ماده ۱۲۲۳ ق.م، برای تشخیص سفاهت، مراجعه به مطلعین را لازم دیده است، در حالی که تشخیص جنون را به خبره، یعنی روانپزشک قانونی محول نموده است. در واقع، قانونگذار با این کار خواسته تا فرد مظنون به سفاهت را در عرصه عمل به بوته آزمایش بگذارد و تباهی اعمال وی، آن هم به کرات و به صورت ملکه، بر دادگاه مسجل شود، نه این که به صرف تشخیص خبره، حکم به حجر وی صادر گردد. بنابراین برای احراز عدم رشد، باید سفاهت ملکه شخص باشد و این امر، ملاک تشخیص سفیه از غیر سفیه است، اما چگونه این معیار را می‌توان بر افراد تطبیق داد؟ و یا به عبارتی دیگر، نحوه احراز وجود ملکه ناتوانی در اشخاص چگونه است؟

۲- نحوه احراز ملکه ناتوانی اشخاص نسبت به انجام اعمال حقوقی مالی

در خصوص نحوه احراز اختلالات روانی مؤثر بر اعمال حقوقی مالی، باید گفت از آنجا که برخی حتی مفهوم جنون را عرفی می‌دانند و عرف را کافی برای تشخیص جنون و سفه دانسته‌اند، اعتقادی به ارجاع امر به کارشناسی ندارند (۱۲، ۲۳-۲۴)، اما این باور نمی‌تواند درست باشد، زیرا در برخی اختلالات روانی، فرد سالم می‌نماید و در ظاهر نشانه‌ای ندارد تا عرف قادر به تشخیص این امر تخصصی باشد، در حالی که به شدت در وضعیت حقوقی و کیفری او مؤثر است (۲۵). بر این اساس، به نظر می‌رسد ارجاع امر به کارشناس، اجتناب‌ناپذیر باشد.

گواه درستی این مطلب در باب احراز رشد آمده است. در حقوق اسلام برای احراز رشد، در موارد متعددی آزمایش و پرسش پیشنهاد شده است (۲۶-۲۷). این پیشنهاد به حکم آیات پنجم و ششم سوره مبارکه نساء «و لا تؤتوا السفهاء اموالکم/ و ابتلوا الیتمی حتی إذا بلغوا النکاح فإن آنستم منهم رشداً فادفعوا إلیهم اموالهم» (۲۸) است که البته به عقیده برخی، نمی‌توان آزمایش را در چارچوب ویژه‌ای نگه داشت و پا را از آن فراتر نگذاشت (۱۳-۲۹).

اداره حقوقی قوه قضاییه نیز در نظریه شماره ۶۵۱/۷ مورخ ۱۳۶۰/۲/۱۹ بیان می‌دارد: «رجوع به پزشکی قانونی از باب رجوع به خبره و قاعده عقلایی رجوع جاهل به عالم است و مانند نظر سایر کارشناسان است... نظر کارشناس طریقت دارد نه موضوعیت» (۳۰). بنابراین تشخیص این که اختلال موجود در شخص به حدی رسیده که ملکه ناتوانی در اداره امور مالی‌اش احراز گردد، از طریق رجوع به کارشناس و خبره فن روانشناسی میسر است و عرف به تنهایی قادر به شناسایی همه موارد نخواهد بود.

امکان و آثار حجر مبتلایان به اختلالات روانی در اعمال حقوقی مالی

از مباحث فوق، دو نتیجه غیر قابل انکار به دست می‌آید: نخست آنکه در جوامع امروزی، اختلالات روانی با درجات مختلفی وجود دارند که از سوی علم روانپزشکی شناسایی و طبقه‌بندی شده‌اند و دیگر آنکه برای صدور حکم حجر فرد در امور مالی بایستی سفاکت وی در انجام این قبیل امور به صورت ملکه درآمده باشد که تشخیص این امر نیز تنها با رجوع به روانپزشک (کارشناس) میسر است. حال با توجه به مطالب فوق‌الذکر این سؤالات مطرح می‌شود که آیا می‌توان همه مبتلایان به اختلالات با هر درجه و شدت و ضعف را محجور دانست؟ آثار و عوارض این حجر چیست؟ در خلال دو بند آتی، سعی داریم پاسخ مناسبی برای آن‌ها بیابیم.

۱- امکان حجر مبتلایان به اختلالات روانی

قبل از بررسی آثار و حدود حجر مبتلایان به اختلالات روانی، بایستی نخست به بررسی امکان حجر فرد مبتلا به اختلال روانی بپردازیم. بدان علت که همیشه حمایت از فرد، متوقف بر جواز وی در انجام تمام اعمال حقوقی بدون حد و مرز نیست، گاه ممنوعیت یک شخص به دلیل وجود مصلحتی بالاتر، عین حمایت از اوست. مصداق این سخن، در فرد مبتلا به اختلال شخصیت ضد اجتماعی متبلور می‌شود. چنین شخصی بر انجام اعمال خلاف خود درک و کنترل روانی یا زیستی ندارد تا بتوان از او انتظار رعایت مقررات، حقوق دیگران و یا اخلاق اجتماعی را داشت.

به همین ترتیب، ممکن است با ترفند و دروغ و تزویر، متوسل به وسایل متقلبانه شود تا در قالب ورود به عرصه معاملاتی، حقوق دیگران را نقض کرده و مالی به چنگ آورد. از این رو، با حجر و ممنوعیت ایشان از ورود در عرصه مالی، می‌توان مانع تضرر خود فرد و جامعه شد و ثبات معاملاتی را تضمین نمود، لذا این ایراد که در این صورت، ممنوعیت فرد به دلیل حمایت از دیگران و مغایر با اهداف حجر حمایتی است، پذیرفته نمی‌باشد، زیرا ممنوع‌المعامله نمودن اشخاص به جهت حمایت از دیگران، عقلاً، شرعاً و قانوناً عیبی ندارد و منتفی نیست (۱۷، ۳۷-۳۱).

حجر مرتهن و موقوف علیهم از انتقال عین مرهونه و موقوفه، حجر و ممنوعیت تاجر، رق (بنده) و مفلس از انتقال اموال خود، مریض در مرض متصل به موت از تصرفات منجز، موصی از وصیت زاید بر ثلث، اشخاص از انتقال مشترکات عمومی، وارث از تصرف ماترک قبل از تصفیه

دیون، غاصب از تصرف در بدل حیلولة، شریک از انتقال مال مشترک، بایع از تصرف در ثمن قبل از تحویل مبیع و مشتری از تصرف در مبیع قبل از تحویل ثمن و... که این ممنوعیت‌ها و فقدان قدرت قانونی، به دلیل تعلق حق دیگران اعم از غرما، مولا، ورثه، عموم مردم، طلبکاران، مغضوب‌منه، شریک، مشتری، بایع و... بر این اموال وضع شده است و حمایت از حقوق این افراد و وجود مصلحت مشروع، در کنار عدم اختیار اشخاص در تصرف دارایی دیگران اقتضای این محدودیت‌ها را دارد، نه فقدان اهلیت اشخاص یا نقص قوه تمیز، لیکن نباید فراموش کرد علت حجر در اینجا اولاً و بالذات، نقص قوای دماغی موجود در خود بیمار است و ما در درجه ثانی برای تقویت صحت حکم حجر آنان، به فایده این حکم در انتفاع سایرین، اشاره نموده‌ایم، لذا این نفع دوسویه است.

در واقع، اگر چنین ممنوعیتی نباشد و بیمار مذکور مرتکب جرایم مالی شود، به مجازات آن عمل محکوم خواهد شد، اگرچه با لحاظ موجبات تخفیف مجازات، به دلیل ابتلا به اختلال روانی، از تخفیف مجازات برخوردار خواهد شد، ولی در صورتی که او را محجور بدانیم و وی بعد از حجر، مرتکب همین اعمال شود، بار مسؤولیت کم‌تری را به دوش خواهد کشید، زیرا نهاد نظارتی حقوقی مثل ولی یا قیم را پیشرو دارد و دیگر اعمال وی به خودی خود نافذ نیست تا نوبت به طرح مسائل کیفری با این عناوین برسد. بنابراین چنین فردی که حکم حجر وی صادر می‌شود، از ممنوعیت بیشتر نفع خواهد برد.

افزون بر این، در اثر اختلالاتی مانند افسردگی دوقطبی، شخص در دوره‌های مانی دچار اعمال بی‌حد و حصر، تکانشی و خلق‌الساعه، شتابزده و به طور کلی طیفی از نابسامانی‌های خلقی از سیکلوتیما می‌شود و بدون توجه به پیامدهای رفتار خود و سنجش عواقب آن دست به اقداماتی می‌زند که غیر منطقی و مغایر با عملکرد عادی شخص است. از آن جمله سرمایه‌گذاری‌های ناشیانه، بذل و بخشش‌های نامتعارف و ورود در معاملاتی است که هرگز قادر به ایفای تعهدات آن نبوده و نخواهد بود. ممکن است ظرف مدت یک هفته اقدام به خرید چندین اتومبیل نماید و متوجه نباشد که طی سال‌های آینده مشکل زیادی برای پرداختن پول آن‌ها خواهد داشت (۲-۴).

بی‌شک مجنون دانستن چنین شخصی، با شاخص‌های حقوقی منطبق نیست. از طرفی برای سفیه دانستن وی، لازم است اعمال و اقدامات غیر معقول مالی در وی به صورت ملکه باشد،

حال آنکه این شخص، تنها در دوره‌های مانی به چنین عوارضی مبتلا است، ولی این عوارض از چنان شدت و وخامتی برخوردارند که می‌توانند تمام دارایی فرد را از دست وی خارج سازند. با وجود این که فرد در دوره‌های مانیک - دپرسیون در حال نوسان است و احتمال خروج وی از این حالات هیجانی و سیکلوتیما وجود دارد، به نظر می‌رسد، بتوان نسبت به وی همان رویکردی را داشت که قانونگذار در قبال مجنون ادواری اتخاذ کرده است، لیکن فقط از حیث مالی. بدین ترتیب می‌توان او را در آغاز دوره‌های مانیک، ممنوع از تصرفات خودسرانه در اموال و دارایی‌هایش نمود تا از اتلاف اموال او جلوگیری شود. به عبارت دیگر، سفاهت او منحصر در دوره‌های معینی گردد که در آن زمان‌ها، قدرتی در تشخیص و سنجش سود و زیان و تسلطی بر اراده خود ندارد، اما در خصوص فرد مبتلا به اختلالی مانند اختلال شخصیت وابسته که ناتوان از هرگونه تصمیم‌گیری بوده و در این امر وابسته به دیگری است، می‌توان گفت، با وجود این که شاید چنین شخصی توان سنجش سود و زیان را داشته باشد و به معنای واقعی کلمه، سفیه تلقی نشود، اما چون فاقد توان تصمیم‌گیری مستقل در هر زمینه، از جمله امور مالی است، لازم است همانند صغیر ممیز اعمال حقوقی مالی را تحت نظارت ولی یا قیم یا غیره انجام دهد، لذا ضمانت اجراهایی همچون فسخ و قابلیت ابطال که جهت معاملات اکراهی یا متضمن غبن، برای بازگرداندن وضع به حال سابق در قانون آمده است، در این گونه موارد، مفید و کارا نیست، زیرا در غیر این صورت نیازی به حکم حجر صغیر ممیز نبود. ضمن آنکه، ضمانت اجرایی چون فسخ از منظر حقوقی در این موارد نمی‌تواند صحیح باشد، زیرا باعث می‌شود کسی که نقص قوای دماغی دارد به ورطه خطر افتد و دچار مشکلاتی گردد که به سختی خواهد توانست از آن نجات پیدا کند و حال آنکه وظیفه نظام حقوقی جلوگیری از ورود اشخاص ضعیف‌العقل در عرصه‌های پرخطر مالی است.

به همین علت لازم است تا به طور قانونی ایشان را از دخالت در تصمیمات مالی منع کرد و نظارت بر چنین اقدامات و تصمیماتی را به شخص امینی، مانند ولی یا قیم سپرد. همچنان که در اختلال شخصیت دوری‌گزین، شخص مبتلا، لزوماً سفیه نیست، اما چون با تجربه شکست مالی مواجه شده، از مداخله در هرگونه امر مالی امتناع می‌ورزد که این امر می‌تواند زندگی وی را تحت‌الشعاع قرار دهد. از این جهت به نظر می‌رسد، نصب ولی یا قیم جهت نظارت و هدایت اعمال حقوقی مالی این شخص ضرورت دارد تا در عین این که مجاز به انجام برخی اعمال

حقوقی مالی کم‌اهمیت‌تر می‌شود، بسان صغیر ممیزی که تحت نظارت ولی خود به تدریج قدم در عرصه معاملاتی می‌گذارد، وی نیز تدریجاً وارد این عرصه شود.

با وجود تمام این مطالب، اختلالات دیگری نیز در روانپزشکی شناخته شده‌اند که برخلاف موارد فوق، می‌توان آن‌ها را کاملاً منطبق بر مفهوم سفه دانست، برای مثال در اختلال شخصیت مرزی هم، علائمی مانند رفتارهای تکانشی و بی‌ثباتی در بعد مالی دیده می‌شود، اما همانطور که در توضیح آن گذشت و از نامش پیداست، این اختلال، جزئی از شخصیت فرد را تشکیل داده و با او عجین شده است (۲-۵). بنابراین از این نظر که ناتوانی در اداره امور مالی در فرد مبتلا ملکه شده است، می‌توان او را در دسته سفها داخل کرد. همچنین عقب‌ماندگی ذهنی از نوع خفیف، متوسط و در مواردی شدید یا اوتیسم که در برنامه‌ریزی، سنجش پیامدها و سازماندهی مالی مؤثرند و باعث بروز اختلال در عملکرد می‌شوند، شرایط و علائمی را از خود بروز می‌دهند (۷-۸، ۴) که انطباق آن‌ها با مفهوم سفه را ممکن می‌سازد و به همین خاطر است که می‌توان حکم حجر مبتلایان به این دسته اختلالات را نسبت به انجام اعمال حقوقی مالی صادر کرد.

۲- آثار حجر مبتلایان به اختلالات روانی در اعمال حقوقی مالی

در اعمال حقوقی مالی: بعد از معرفی اختلالات مؤثر بر اعمال حقوقی مالی و اثبات امکان حجر مبتلایان، برای تبیین آثار حجر مالی ایشان، میزان تأثیر نوع اختلال بر حجر و چگونگی تفاوت‌های مبتلایان در میزان حجر، نیازمند بیان مقدمه‌ای هستیم. از آنجا که در فقه و حقوق، به این اختلالات روانی به عنوان سفه نگریسته می‌شود، لذا تبیین این مسأله، نیازمند آن است که آثار حجر سفیه را به بحث بگذاریم. سفه عنوان فقهی و حقوقی است که دربردارنده تمام اختلالات مؤثر بر امور مالی است، منتها چون این اختلالات درجه و شدت و ضعف دارند می‌توان گفت سفه هم، مفهومی مشکک و ذات مراتب است که باید اثر شدت و ضعف آن بر اعمال حقوقی مالی بررسی شود.

سفیه ناتوان از اداره امور مالی خود و محجور است، اما این ممنوعیت مالی، در اعمال حقوقی است که نیاز به سنجش سود و زیان دارد و شامل تملکات مجانی محجور نمی‌شود. از این رو، تملک مال مباح و قبول هبه، از طرف شخص سفیه صحیح است. بنابراین صرفاً اعمالی که احتمال نفع و ضرر دارد و مستقیماً از سوی سفیه واقع می‌شوند، نیازمند تنفیذ ولی است

(۳۸). با وجود این، برخی حکم ممنوعیت سفیه را مشروط بر آن می‌دانند که ولی قبلاً اذن انجام چنین اعمالی را به او نداده باشد و حجر در اثر اذن زایل نشده باشد (۳۹)، لیکن هستند کسانی که در اصل صحت این اذن، تردید کرده‌اند و معتقدند اگر ممنوعیت به جهت نقص قوای عقلی سفیه باشد که هست، با اذن ولی این مشکل ذاتی مرتفع نخواهد شد (۸).

بدیهی است که استثنای مذکور با هدف اعطای آزادی عمل به سفیه وضع شده و مقصود، اعطای اذن به سفیه به صورت مطلق نیست، بلکه اذن به انجام معامله‌ای خاص است که قیم آن را به مصلحت سفیه می‌داند، زیرا اعطای اذن مطلق، با فلسفه کلی تشریع حکم ممنوعیت سفیه و حمایت از او، سازگار نیست، لذا نه تنها اذن مطلق کمکی به حال سفیه نمی‌کند، بلکه مخالف مصالح او است.

همچنین در بررسی آثار حجر سفیه، گاه مشاهده می‌شود که دامنه ممنوعیت وی به امور غیر مالی تسری یافته است (۱۷، ۴۰-۴۱)، اما تدبّر در آثار و احکام حجر، حاکی از ضرورت وجود ارتباط میان حوزه ناتوانی سفیه و احکام ممنوعیت او است، به نحوی که سفیه ناتوان از اداره امور مالی، صرفاً باید از انجام مستقل امور مالی منع شود و در سایر امور، اصل بر آزادی و اعتبار اراده وی قرار گیرد، لیکن نمی‌توان انجام اعمال حقوقی غیر مالی واجد اثرات مالی مهم و فراگیر را، تنها به خاطر غیر مالی بودن اصل عمل، از سوی سفیه مجاز شمرد. به عنوان نمونه، برخی سوگند، عهد، نذر و شهادت سفیه را در امور مالی صحیح و معتبر می‌دانند (۲۹، ۴۲). بنابراین به نظر می‌رسد بهتر است آثار حجر، قابل گسترش به اعمال حقوقی ظاهراً غیر مالی با صبغه و آثار مالی باشد، اگرچه توسعه حکم ممنوعیت به اعمال غیر مالی به سبب داشتن آثار مالی، باید با احتیاط صورت گیرد.

بهترین راه این است که احکام مقرر بر اعمال سفیه را با توجه به مالی یا غیر مالی بودن آثار اصلی و عمده آن تفکیک کرد، یعنی در عین این که نباید سفیه را از اصل عمل غیر مالی که واجد آثار مالی است منع نمود، لیکن می‌توان وی را از ورود در بعد مالی همان عمل ممنوع ساخت. به نظر می‌رسد اتکا بر همین تفکر بوده که باعث شده کسانی که حتی نکاح سفیه را مستقلاً جایز نمی‌شمارند، بر صحت طلاق استقلالی او پای فشرده و بیان دارند که سفیه می‌تواند از همسر خود به وسیله طلاق یا ظهار یا خلع جدا شود، لیکن عوض خلع به وی داده نمی‌شود، زیرا تصرفی مالی است که وی از آن ممنوع شده است (مواد ۱۰۶۴، ۱۱۳۶، ۱۱۶۳

ق.م، رشد به عنوان شرط طلاق ذکر نشده است. بنابراین احتمالاً بتوان طلاق سفیه را مجاز شمرد (۱۳، ۴۳).

نسبیت مفهوم رشد و حدود حجر مبتلایان به اختلالات روانی در اعمال حقوقی مالی

بر اساس این که برای انجام اعمال حقوقی مالی، وجود عنصر رشد در اطراف معامله لازم است، شناخت مفهوم رشد و مطلق یا نسبی بودن آن، ضروری است، زیرا اگر رشد را یک مفهوم نسبی بدانیم، دیگر نمی‌توان همه مبتلایان به اختلالات روانی با درجات متفاوت راه، به طور یکسان محجور دانست. برای تبیین امر مذکور در این قسمت، به بررسی نسبی و مطلق بودن مفهوم رشد و حدود حکم حجر مبتلایان به اختلالات روانی می‌پردازیم.

۱- نسبی بودن مفهوم رشد

عقل آدمی نه در بدو تولد کامل است و نه در لحظه‌ای معین از زندگی کامل می‌شود، بلکه در سیر صعودی از قوه به فعل، مرحله به مرحله رشد می‌یابد و با فعلیت یافتن هر مرحله از رشد در آستانه فعلیت یافتن مرحله‌ای دیگر قرار می‌گیرد. رشد جریانی پیوسته، اما مرحله‌ای است. مراحل رشد از هم جدا نیستند و ناگهان فرد از یک مرحله به مرحله بعد وارد نمی‌شود، بلکه رشد وی مانند خطی از یک نقطه شروع می‌شود و آرام آرام و بی‌وقفه، تداوم می‌یابد. بدین ترتیب می‌توان گفت: ظهور ادراک و اراده آگاه در فرد، تدریجی، غیر دفعی و تشکیکی است (۴۴).

علاوه بر این، چون اهلیت هر شخص، تابع و نتیجه وضعیت او بوده و وضعیت نیز، متأثر از نیروی روانی است، می‌توان گفت اهلیت، تابعی از نیروی روانی شخص است که با تکامل قوای دماغی و شعوری وی، ارتباطی مستقیم دارد، به تدریج حاصل می‌شود و دارای مراتب و شدت و ضعف است. از این رو، بین فقدان کامل ارکان اهلیت و وجود تمام عناصر آن، درجات و مراتبی از درک وجود دارد که میزان کاستی درک و تمییز شخص، تعیین‌کننده حجر است. به همین خاطر نیز، اهلیت به صورت تدریجی و نسبی، با توجه به وضعیت قوای عقلانی و میزان تمییز شخص، اعطا می‌شود. در همین راستا قانون مدنی با تفکیک صغار از نظر رشد فکری و درجه حجر، به دو دسته ممیز و غیر ممیز و شناسایی حالت بلوغ و رشد بعد از تمییز، به این نسبیت اعتبار بخشیده است. افزون بر آن، به تفکیک اعمال حقوقی مالی محجور ممیز (شامل صغیر ممیز و سفیه: ماده ۸۶ قانون امور حسبی با استفاده از تعبیر «محجور ممیز» حکم اداره اموال و

منافع حاصل از کار این افراد را مشخص کرده است که با استفاده از ماده ۸۵ همین قانون و ماده ۱۲۱۴ ق.م.شامل صغیر ممیز و سفیه می‌شود)، به امور صرفاً نافع، صرفاً مضر و محتمل بین این دو می‌پردازد، اقدامی که در قانون مدنی مصر نیز به نحوی لحاظ شده است (۱۵).

به نظر می‌رسد این درجه‌بندی منحصر در شناسایی عقل، بلوغ، تمیز و رشد نیست، بلکه خود رشد نیز قابل مرتبه‌بندی است. با این بیان که رشد در مفهوم حقوقی نیز در یک نقطه یا دوره زمانی معین، آن هم به طور کامل حاصل نمی‌شود و ناگزیر به طی کردن مراحل است، لذا می‌توان گفت مفهوم رشد، از نوع کلی مشکک است و مراتبی دارد (۴۵) و در این راستا وضع جسمی، روحی، اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی و حتی تعلیم و تربیت شخص، در برخورداری وی از میزان رشد مؤثر است. به همین جهت در نحوه امتحان و آزمایش شخصی که قرار است اموالش به وی مسترد شود، گفته شده که باید اموری متناسب با شأنش در مدتی مشخص، به او تفویض شود تا بدین وسیله دقت، زیرکی، حفاظت اموال از غبن در معامله، عدم تحقق اسراف و... بنا بر سیره عقلا و شیوه مرسوم صرف اموال در آن امور سنجیده شود (۴۶). به نظر می‌رسد این امر نشان از نسبیت مفهوم رشد دارد، زیرا اگر رشد یک مفهوم ثابت و با میزانی مشخص بود، امکان طرح چنین مسائلی وجود نداشت.

افزون بر این، رشد به تناسب اهمیت موضوع و دامنه اثرگذاری آن نیز، واجد درجات و مراتبی است و به همین علت، هرکس را یارای برخورداری از تمام مراتب رشد نیست. شاهد این مدعا، فرمایشی از حضرت امام موسی بن جعفر (ع) است که در مقام بیان نحوه احراز رشد، بر لزوم آزمایش یتیم در مورد کارهای کوچک، متوسط و بزرگ تأکید می‌فرمایند (۴۷). در کتاب فقه‌الرضا از امام موسی بن جعفر (ع) روایت می‌شود که فرمودند: «وقتی یتیم محتلم شد، در مورد کارهای کوچک، متوسط و بزرگ آزمایش می‌شود، پس اگر احساس شد، به مرحله رشد و تمیز رسیده است، مالش در اختیارش گذاشته می‌شود، در غیر این صورت، بر همان وضع پیشین باقی می‌ماند تا احساس شود که به مرحله رشد و تشخیص رسیده است.» تردیدی نیست اگر تفاوت افراد از حیث توان ادراک و رشد در مقوله‌ای واحد نظیر امر مالی، در زمان احراز رشد مورد توجه و امان نظر قرار می‌گیرد، باید بر این امر اثری مترتب باشد، زیرا در غیر آن صورت، اقدامی سنجیده، اما بی‌نتیجه است که در نهایت همه افراد برخورداری از یک میزان رشد شناخته می‌شوند، در حالی که بعید است چنان اندیشه ظریفی به این نتیجه ضعیف ختم شود.

انعکاس مطالب فوق در کلام فقها سبب شده است برخی بیان دارند به رغم آنکه ظاهراً عدم رشد، موجب ممنوعیت از تمام تصرفات مالی از جمله اقرار به مال، اخراج دیه از مال، بیع کلی در ذمه و غیره می‌شود، ولی ظاهر آیه نهی از دادن اموال به سفها، ممنوعیت نسبت به اموالشان است نه ممنوعیت از هر تصرف مالی یا از هر آنچه مستلزم تصرف در مال است (۴۸). بر این اساس نیز معتقدند در مواردی نباید، حکم به ممنوعیت تام از مداخله در امور مالی، از سوی فرد ناتوان از اداره امور مالی داده شود و چنین فردی صرفاً باید از بعضی مقامات و مراتب مالی باید محدود گردد (۲۳). ضمن آنکه گفته‌اند اگر سفیه در برخی از انواع معاملات سفیه است و به اصطلاح گول می‌خورد، فقط نسبت به همین معاملات محجور بوده و نسبت به معاملات دیگر ممنوعیتی ندارد (۴۰). همچنین بنا بر عقیده ابوحنیفه، گرچه مغفل، عاقلی مانند سفیه است، ولی حجر وی واجب نیست و تنها به استناد روایتی از حضرت رسول (ص)، برای رهایی از غبن در معاملات برای وی خیار سه روزه وجود دارد (۴۹، ۱۵-۱۶).

۲- مطلق یا نسبی بودن حجر مبتلایان به اختلالات روانی در اعمال حقوقی مالی

آرای فوق، نشان از پذیرش مراتب و درجات برای سفاهت و به تبع پذیرفتن نسبیت حدود تصرفات مالی و رد رویکرد منع مطلق دارد. امروزه پیشرفت‌های شگرف دانش روانپزشکی، این درجات و مراتب اختلالات را شناسایی و طبقه‌بندی کرده است. بر این اساس، اگر پذیرفتیم هر نوع تفسیر و اتخاذ تصمیم در خصوص اعمال حقوقی مبتلایان به اختلالات زمینه‌ساز نقص و فقدان رشد، باید از طریق مفهوم سفه صورت پذیرد، به این نکته نیز، باید ملتزم باشیم که قالب سفه نمی‌تواند و نباید به خصوصیات این اختلالات (از جمله شدت و ضعف و میزان پیشرفت بیماری فرد مبتلا) بی‌توجه باشد، لذا به نظر می‌رسد نباید افراد ناتوان مالی را به طور تام از انجام تمام اعمال حقوقی مالی منع کرد و لازم است ممنوعیت آنان به میزانی باشد که ناتوان از تشخیص آن هستند. برای اثبات نسبی بودن حجر مالی مبتلایان به اختلالات روانی می‌توان به چند دلیل استناد کرد که در ادامه این گفتار به آن‌ها می‌پردازیم.

۲-۱- قاعده نفی عسر و حرج: ممنوعیت کلی و مطلق کسی که به سبب سفاهت از

تصرفات مالی بازداشته شده است، غیر از این‌که با واقعیت بیماری شخص همگون نیست، وی را به طور کامل از صحنه اقتصادی و معاملاتی دور می‌سازد که بی‌تردید اثر این تصمیم، صرفاً در حوزه اقتصادی باقی نمانده و چه بسا موجب تنگنا و عسر و حرج شخص و اطرافیان وی در

سایر زمینه‌ها گردد. حال آنکه شرع مقدس اسلام در تمام احکام خود، مراعات سهولت و مسامحه را نموده و نفی عسر و حرج به عنوان قاعده‌ای کلیدی و برگرفته از متن قرآن کریم «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» (حج: ۷۸) «ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج» (مائده: ۶؛ ۲۸)، برای تعدیل احکام نخستین وضع شده است.

طبق این قاعده احکام و الزامات شرعی که مکلف در اثر عمل به آن‌ها دچار عسر و حرج خواهد شد، از عهده او برداشته می‌شوند (۵۰)، اما از آنجا که این قاعده اختصاص به موضوعات و احکام خاص ندارد، برخی ممنوعیت صغیر ممیز از انجام تمام انواع و سطوح معاملات را از مصادیق احکام مضیقه‌ساز و مشقت‌آور برای وی تشخیص داده و با توسل به قاعده نفی عسر و حرج، فتوا به عدم ممنوعیت داده و اراده صغیر ممیز را در مواردی معتبر می‌دانند (۵۱) و بر صحت معاملات نافع و یا در اشیای کم‌ارزش و عدم نفوذ معاملات محتمل بین سود و زیان، نظر دارند و گاه تا آنجا پیش رفته‌اند که تصرف صبی غیر ممیز نسبت به شیء کم‌ارزش را نیز صحیح می‌شمارند، هرچند ولی طفل اذن انجام آن را نداده باشد (۱۷، ۵۲-۵۳). بدین ترتیب صغیر ممیز از نقش یک وسیله، به نقش طرف یک رابطه حقوقی ارتقا می‌یابد. با وجود این، مسلم است اگر صغیر ممیز توان درک چنین عملی را نداشت، هرگز مصلحت یا قاعده نفی عسر و حرج یا هر قاعده دیگری نمی‌توانست حکم به جواز وی در این حوزه بدهد. بنابراین درک صغیر ممیز از سطوحی از معاملات و مراودات مالی به حدی بوده که موجب اعطای این جواز شده است. وقتی اراده صغیر به اعتبار وجود تمییز، منشأ اثر قانونی شناخته می‌شود، سفیه که به مرتبه بلوغ نیز رسیده و تنها فاقد رشد است، نسبت به این جواز و تفکیک اولی است، ضمن آنکه در تقسیمات محجورین، این دو اغلب در کنار هم قرار می‌گیرند و از یک ملاک برخوردارند. بنابراین وجود مراتبی از اختلال روانی، نباید موجب ممنوعیت فرد از انجام تمام اعمال حقوقی به طور مطلق شود. از این رو، به نظر می‌رسد در پاره‌ای از این اختلالات روانی، حکم به عدم نفوذ برخی معاملات با سقف و کف معین مقرون‌تر به صواب است. همین طور حکم به جواز انجام استقلالی برخی از تصرفات مالی برای ایشان منطقی است.

۲-۲- لزوم هماهنگی احکام با مصلحت: ممنوعیت کلی هر فرد مبتلا به نوعی از اختلال زمینه‌ساز ناتوانی در اداره امور مالی، بدون در نظر گرفتن درجه و میزان اختلال، خلاف مصالح فرد و جامعه است. همچنان‌که وقتی ادله حجر سفیه بیان می‌شود، سخن از مفهوم

مصلحت به میان می‌آید و واگذاری مال به وی، مضر به مصلحت شخص و اجتماع عنوان می‌شود (۴۱)، زمانی هم که ادله جواز انجام تصرفات مالی از سوی صغیر ممیز را برمی‌شمارند، از مصلحت نام می‌برند و معتقدند: «هرگاه یقیناً بدانیم تصرفی که از طرف صبی ممیز صادر شده، صددرصد به مصلحت وی بوده، بر ولی صبی واجب است به آن اقرار کند و جایز نیست آن را باطل سازد، به خصوص اگر به واسطه باطل نمودن آن، ضرری به طفل برسد» (۱۷). در این مورد باز هم به تنفیذ ولی اشاره شده است، اما وقتی این تنفیذ تبدیل به حکم لزوم اجازه معامله صورت گرفته از سوی ممیز می‌شود، گویی با این حکم اختیار بین دو امر از ولی سلب شده و دیگر ردی قابل اعلام نیست و یک راه بیشتر وجود ندارد، آن هم به استناد مصلحت که «به یقین می‌دانیم از جمله مقاصد شرع، مصلحت است و هرگاه علم به وجود مصلحت داشته باشیم، باید به آن عمل کنیم» (۱۷).

۲-۳- لزوم هماهنگی احکام با مقتضیات زمانه: امروزه علم روانپزشکی، مبتلایان به اختلالات روانی را از حیث درجات شدت و ضعف اختلال، شناسایی و به طبقات مختلف تقسیم کرده و با همه ایشان به یک نحو برخورد نمی‌کند، لیکن نظام حقوقی ما با همه مبتلایان به یک نحو رفتار کرده که چنین امری می‌تواند منجر به تضییع حقوق ایشان و بی‌عدالتی گردد. بنابراین باید تدبیری اندیشید تا نظر روانپزشک به عنوان کارشناس و خبره در خصوص نوع اختلال و میزان تأثیر آن بر اعمال حقوقی ارادی، اخذ و در حکم به حجر فرد منظور شود تا احکام قضایی با مقتضیات زمانه هماهنگ گردند.

ممکن است تصور شود طی این مسیر کار دادرسی را با مشکل مواجه کرده و سبب اطاله آن خواهد شد، لیکن این تصور چندان صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا مطابق قواعد آیین دادرسی، قاضی در همه دعاوی که نیاز به نظر کارشناس دارد، موظف است چنین عمل نماید. بنابراین شناسایی اختلال روانی و تشخیص میزان آن، امری تخصصی تلقی می‌شود که از حوزه دانش قاضی خارج است و همان‌گونه که اگر دعوایی منجر به جرح، نزد محکمه اقامه شود، قاضی شخص مذکور را جهت تشخیص میزان جراحات وارده به پزشکی قانونی ارجاع می‌دهد، در اینجا نیز گریزی نیست که دادرس چنین نماید که رویه قضایی هم این‌گونه است، لیکن به نظر می‌رسد که باید دایره اعلام نظر روانپزشک به عنوان کارشناس گسترده‌تر گردد و رأی او در نوع اختلال و میزان تأثیر بر اراده فرد هم پذیرفته شود. آنچه ما درصدد بیان آنیم، پذیرش تفکیک

اختلالات روانی که در علم روانپزشکی صورت گرفته، در مجموعه قواعد حقوقی مربوط به محجورین و نیز متوقف‌نشدن احکام آنان در تقسیمات سنتی فقهی و حقوقی است. امروزه علم روانپزشکی به آن درجه از بالندگی رسیده است که قادر به تشخیص انواع و درجات اختلالات از جمله موارد مؤثر بر اعمال حقوقی مالی باشد. بنابراین نیازی نیست که از محکمه انتظار داشته باشیم به تشخیص آن‌ها بپردازد تا بعداً مجبور شویم به جهت دشواری این تشخیص، از توجه به شدت و ضعف اختلال و تأثیر آن بر اعمال حقوقی مالی چشم‌پوشیم.

قواعد حقوقی، در هر دوره‌ای متناسب با شرایط اوضاع و احوال، جلوه‌ای تازه می‌یابد به نحوی که شاید همین قواعد نوظهور، در اعصار گذشته غیر حقوقی تلقی می‌شدند. مهم‌ترین مبنای نظری و شالوده حقوق که همان عدالت است نیز، از این تغییر و تحول مصون نیست، «عدالت و نیک و بد، مفهومی نسبی‌اند، عدالت در هر زمان و مکان با توجه به مجموع شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خاص آن باید معین شود و نباید آن را ثابت پنداشت. عدالت مفهومی اخلاقی است و همراه با اخلاق دگرگون می‌شود» (۵۴). وقتی خود حقوق و پایه و اساس آن یعنی عدالت، با چنین قطعیتی در دگرگونی احوال و روزگار، ثابت و لایتغیر باقی نمی‌ماند، با چنین اوصافی، آیا نمی‌توان از احکام موردی نظیر ممنوعیت سفیه از اداره امور مالی، توقع انطباق با شرایط زمانه را داشت؟ چه طور می‌توان همه انواع روابط قراردادی مالی را در یک سطح از اهمیت و اثرگذاری مالی دانست؟ روا نیست اشخاص را به دلیل یک بیماری غیر حاد و جزئی، از تمام سطوح معاملاتی منع کرد، بلکه لازم است تنها به میزانی که ناتوان از تشخیص و درک می‌باشند، محجور و ممنوع از انجام تصرفات مالی نمود.

نتیجه‌گیری

امروزه دانش روانپزشکی موفق به شناسایی اختلالات روانی متعددی با نام‌ها و نشانه‌های مختلفی شده است که از این میان تنها برخی، موجب ناتوانی فرد مبتلا از توانایی سنجش امور مالی می‌شوند. بنابراین باید تنها فرد مبتلا به آن نوع اختلال را از انجام استقلالی تمام امور مالی که به نوعی محتمل بین نفع و ضرر است، ممنوع و نیازمند تنفیذ ولی دانست. در رویه قضایی کنونی سفاهت تنها قالب انحصاری، برای پوشش تمام انواع اختلالات زمینه‌ساز ناتوانی در اداره امور مالی است، اما باید توجه داشت که سفیه، یک مفهوم حقوقی و نه روانپزشکی است.

این امر سبب می‌شود که همه مبتلایان به تمام اختلالات مجبور دانسته شوند، لیکن به نظر می‌رسد ممنوعیت و حجر، باید صرفاً در مورد برخی از اختلالات و در حوزه اداره امور مالی منحصر شده و به دیگر حوزه‌ها تسری نیابد. افزون بر این، به دلیل تدریجی و مشکک بودن مفهوم رشد، میزان این حجر و ممنوعیت نیز، نباید کلی و فراگیر باشد، همچنان که تمام این اختلالات، اثری به یک میزان و شدت از خود بر جای نمی‌گذارند. بدین ترتیب ضرورت می‌یابد مفهوم غیر رشید و حکم حجر، برخلاف اطلاق مواد ۱۲۰۷، ۱۲۰۸ و ۱۲۱۴ ق.م و رویه حاضر در محاکم که مبتنی بر این مواد است، تغییر کند به نحوی که بسته به میزان فقدان رشد، درجه حجر شخص معین شده و احکام به تناسب وضعیت اشخاص کارآمد شوند. بر این اساس پیشنهاد می‌شود:

- شایسته است با تصویب قانونی مناسب، حدود حجر مالی مبتلایان به اختلالات روانی بر اساس نظر کارشناس روانپزشکی، به میزان شدت و ضعف بیماری وی تعیین گردد. همین طور از انجام اعمال حقوقی غیر مالی واجد آثار مالی مهم و فراگیر منع شود.

- سزاوار است با مراجعه به عرف خاص (علم روانپزشکی)، مواد ۱۲۰۷، ۱۲۰۸ و ۱۲۱۴ ق.م بازننگری و با مد نظر قرارداد شدت و ضعف اختلال روانی، ممنوعیت‌هایی با حدود مشخص وضع گردد تا بعضی از این افراد، مجاز به انجام برخی تصرفات مالی با سقف معین شوند، لذا پیشنهاد می‌شود روند کنونی نظارت بر اعمال حقوقی مالی سفیه، منحصر به درجات «حاد» سفیه شده و در سایر موارد یعنی درجات «غیر حاد» (متناسب با تقسیمات و تشخیص روانپزشکی)، بر گستره اعمال استقلالی و مجاز مبتلایان بیفزاییم، به این ترتیب که فرضاً اعمال حقوقی مالی صادره از افراد اخیر، با ارزش عرفی کم را صحیح و معتبر و در زمره اعمال حقوقی صرفاً نافع و ضروری بدانیم.

References

1. Civil Act. 1935. [Persian]
2. Dadsetan P. Criminal Psychology. Tehran: Samt Publication; 2003. p. 139-140,148,242. [Persian]
3. Tarighati S. An Introduction to Psychiatry and Criminal Psychology. Tehran: Dekhoda Publication; 1974. p. 192. [Persian]
4. Seyyed Mohammadi Y. [Translation of Psychopathology: Abnormal Psychology]. Rozenhan D, Seligman M (Author). Tehran: Savalan Publication; 2000. Vol. 2 p. 81,310-411,417-449. [Persian]
5. Rafiee H, Sajaniyan Kh. [Translation of Summary of Psychiatry]. Sadok BJ, Alcott Sadok V (Author). 3th ed. Tehran: Arjmand Publication; 2006. p. 353-354. [Persian]
6. Mousavi Nasab SM, Panahi Matin A. Forensic Psychiatry. Shiraz: University of Medical Sciences Press; 1993. p. 35. [Persian]
7. Taheri F, Yasaee M. [Translation of Descriptive Dictionary of Psychology]. Bruno F (Author). 3th ed. Tehran: Nahid Publication; 2005. p. 221,295. [Persian]
8. Bashiriyeh T. The Concept of Insanity in Law and Compare It with The Concept of Psychosis in Psychology on DSM-IV-TR. PhD Dissertation. Tehran Iran: University of Tehran; 2006. p. 137-138. [Persian]
9. Ibn Idris Helli MIM. A-Saraer Al-Havi le-Tahrir-el-Fatawi. 2nd ed. Qom: Jamea-tul-Modarresin Publication; 1990. Vol. 3 p. 78. [Arabic]
10. Jafar ibn-Hassan Helli NA. Al-Mokhtasar-u-Nafe fi Fiqh-el-Imamiyah. 2nd ed. Tehran: Al-Bethah Institute Press; 1990. p. 141. [Arabic]
11. Allameh Helli HY. Mokhtalef-u-Shi'a fi Ahkam-e-Sharia. Qom: Islamic Publication; 1997. Vol. 8 p. 211, 356. [Arabic]
12. Haeri Shahbagh SA. The Description of Civil Code. Tehran: Ganj-e Danesh Publication; 1997. Vol. 1 p. 170,211-212. [Persian]
13. Saket MH. Personality and Capacity in Civil Law. Mashhad: Author's Publication; 1991. p. 85,182,188. [Persian]
14. Safaei SH. Elementary of Civil Law (General Principles). Tehran: Samt Publication; 2007. Vol. 2 p. 116. [Persian]

15. Danesh Kia MH, Dadmarzy M. [Translation of Al-Wasit fi Sharh-el-Qanun-el-Madani-el-Jadid; A Courses of Obligations Law]. Al-Sanhouri ARA (Author). Qom: Qom University Press; 2003. Vol. 1 p. 161,173. [Persian]
16. Jamali J. [Translation of Al-Nazariat-ul-Ammah lel-Mojebbat wal-Oghoud; ala Zoe-el-Ghawanin: The Law of Islamic Jurisprudence]. Al-Mah`masani S (Author). Tehran: Pharos-e Iran publication; 1968. Vol. 2 p. 100,102,122. [Persian]
17. Jabbari M, Masjed Soraiee H. [Translation of Al-Fiqh ala-l-Madhahib Khamsah; Comparative Jurisprudence with a Look on Civil Code- Personal Status]. Mughniyeh MJ (Author). Tehran: Ghoghnoos Publication; 2000. p. 203,395,397,399. [Persian]
18. Katouzian N. Iranian Civil Law- The General Priciples of Contracts. 4th ed. Tehran: Bahman-e Borna Publication; 1997. Vol. 2 p. 3,7,12,28,34. [Persian]
19. Al-Khomeini SR. Tahrir-ul-Vasilah. 2nd ed. Najaf: Al-Adab Printing; 1971. Vol. 2 p. 14. [Arabic]
20. Abdoh Boroujerdi M. The Generality of Islamic Law. 2nd ed. Tehran: Tehran University Press; 1960. p. 189. [Persian]
21. Khomeini SRA. Tozih-ul-Masael. 8th ed. Qom: Islamic publication; 2003. Vol. 2 p. 838. [Persian]
22. Al-Khoii S, Esfahani G. Misbah-ul-Fiqahah. Qom: Davari publication; No date. Vol. 3 p. 552-553,606-607. [Arabic]
23. Al-Najafi MH, Esfahani G. Javaher-ul-Kalam fi Sharh-e Sharaye-ul-Islam. Tehran: Dar-ul-Kotob Islamiyah Publication; No date. Vol. 26 p. 48-49. [Arabic]
24. Taheri H. Civil Law. Qom: Jamea-tul-Modarresin Publication; No date. p. 318. [Persian]
25. Hekmat S. Criminal Psychology. Tehran: Keihan Publication; 1967. p. 242. [Persian]
26. Lotfi A. [Translation of Sharh-el-Lomah; A-Rowdhah-tul-Bahiyah fi Sharh-el-Lomah]. Al-Jebeiee Al-Ameli ZI (Author). Tehran: Majd Publication; 2002. p. 214. [Persian]

27. Miqdad ibn Abdollah Al-Helli. Al-Kanz-ul-Irfan fi Fiqh-el-Quran. Tehran: Dar-ul-Kotob Islamiyah Publication; 1966. Vol. 2 p. 102. [Arabic]
28. Holy Quran. Soreh Nesa: Ayah 5-6. Available at: <http://quran.com/4>. Accessed February 1, 2015.
29. Al-Halabi IZ, Bahaduri A. Ghonyah-tu-Nozou ela Elme-l Osoul wal-Forou. Qom: Institute of Imam Sadeq; 1996. p. 326,328. [Arabic]
30. Bazgir Y. Legal Norms in the Non-Litigious. Tehran: Danesh Negar Publication; 2001. Vol. 1 p. 108. [Persian]
31. Al-Jebbei Al-Ameli ZI. Masalek-ul-Afham ela-Tanghih-e Sharaye-ul-Islam. Qom: Islamic Encyclopedia Foundation Press; 1993. Vol. 3 p. 166. [Arabic]
32. Al-Tousi MH, Kashfi MT. Al-Mabsout fi Fiqh-el-Imamiyah. Tehran: Al-Maktabah-tul-Mortazaviyah Publication; 1968. Vol. 2 p. 281. [Arabic]
33. Allameh Helli HY. Nahayat-ul-Ahkam. 2nd ed. Qom: The Institute of Ismaili Publication; 1990. Vol. 2 p. 480. [Arabic]
34. Emami SH. Civil Law. Tehran: The Islamiyah Bookstore Publication; 1997. Vol. 4 p. 203-204. [Persian]
35. Shahidi M. The Conclusion of Contracts and Obligations. 7th ed. Tehran: Majd Publication; 2009. Vol. 1 p. 234. [Persian]
36. Safaei SH, Ghasemzadeh SM. The Rights of Persons and Incapacity Persons. 12th ed. Tehran: Samt Publication; 2006. p. 184,202. [Persian]
37. Jafari Langroudi MJ. Description of Civil Code. Tehran: Ganj-e Danesh Publication; 2000. Vol. 1 p. 174-175. [Persian]
38. Safaei SH. Civil Law (Individuals, Family, Property). 2nd ed. Tehran: Moassese Aaly Hesabdari Publication; 1969. Vol. 1 p. 66. [Persian]
39. Sangelaji M. Maqased-ul-osol, Qanoun-u-Rezaa': General Conditions of Juristic Acts, Contracts and Unilateral Acts. Tehran: Aaly Printing; No date. p. 108. [Persian]
40. Allameh Helli HY. Al-Tazkerah-tul-Foqhaha. Tehran: Al-Maktabah-tul-Mortazaviyah Publication; 1969. Vol. 2 p. 77, 82. [Arabic]
41. Ibn-Qudamah. Al-Moghni. Beirut: Dar-ul-Kotob Arabi; No date. Vol. 4 p. 119,529. [Arabic]

42. Allameh Helli HY. Mokhtalef-u-Shi'a fi Ahkam-e-Sharia. Qom: Islamic Publication; 1997. Vol. 1 p. 169. [Arabic]
43. Al-Najafi MH, Esfahani G. Javaher-ul-Kalam fi Sharh-e Sharaye-ul-Islam. Tehran: Dar-ul-Kotob Islamiah Publication; No date. Vol. 27 p. 168. [Arabic]
44. Rouhani H, Mehrpour H. The Age of Legal Capacity and Responsibility. Tehran: Strategic Research Center of the Advisability Council Publication; 2012. p. 200. [Persian]
45. Al-Ojee M. Al-Qanoun-ul-Jenaiee-ul-Aam. Beirut: Nofel Institute Press; 1988. Vol. 2 p. 55. [Arabic]
46. Al-Fazel Al-Lankarani M. Tafsil-u-sharia fi Sharhe Tahrir-ul-Vasilah-Incapacity Section. Qom: Center of Aeme Athar Publication; 2005. p. 310. [Arabic]
47. Ismailtabar A, Hosseini AR, Mahvarei MH. [Translation of Jami-ul-Ahadith: Shia` Jurisprudence Sources]. Boroujerdi SH (Author). Tehran: Farhang Sabz Publication; 2009. Vol. 23 p. 223. [Persian]
48. Al-Khansari S, Ghaffari AA. Jam-ul-Madarek. Qom: the Institute of Ismaili Press; 1985. Vol. 3 p. 368. [Arabic]
49. Al-Sabaiee M. Sharhe Qanoun-el-Ahwal-e-Shakhsiah. 9th ed. Beirut: Dar-ul-Waraq; 2001. p. 24,30. [Arabic]
50. Mohaghegh Damad SM. The Rules of Islamic Jurisprudence-Civil Section. 2nd ed. Tehran: Samt Publication; 1997. Vol. 2 p. 60-68. [Persian]
51. Al-Feyz Kashani MH. Mafatih-u-Sharaie fil-Fiqh-el-Imamiyah. Qom: Al-Alamy Institute Publication; 1969. Vol. 3 p. 46. [Arabic]
52. Al-Ardebili AI-M. Majma-ul-Faydahto wal-Borhan fi Sharhe Ershad-ul-Azhan. Qom: Al-jameah-tul-Modaresin Publication; 1995. Vol. 8 p. 152-153. [Arabic]
53. Al-Khomeini SR. Ketab-ul-Bei. Qom: Institute of Islamic Publication; 1997. p. 32-33. [Arabic]
54. Katouzian N. Introduction to Law. 13th ed. Tehran: Sahami Enteshar Publication; 1991. p. 50. [Persian]